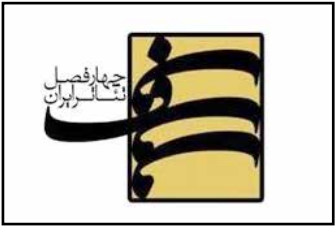


«چهار فصل تئاتر» در بستر تاریخ ایران



اعضای هیات علمی پروژه ملی «چهار فصل تئاتر ایران» انتخاب شدند.

ایوب آقاخانی، طراح و مدیر این پروژه با معرفی حسین پاکدل، شهرام زرگر و فرهاد امینی به‌عنوان اعضای هیات علمی و نیز با اشاره به توقف چند ساله این پروژه بیان کرد: با توجه به سابقه برپایی پروژه «چهار فصل تئاتر ایران» و سوالات و مطالبات مکرر بچه‌های مقیم شهرستان‌ها (علاقه‌مندان به نمایشنامه‌نویسی یا نمایشنامه‌نویسان خارج از پایتخت) که مدام می‌گفتند چرا این پروژه متوقف شد، پس از رایزنی‌های مختلف از زمانی که مسئولیت دفتر مطالعات و پژوهش‌های حوزه هنری را عهده‌دار شدم، درخواست کردم از طریق امکانات محدود حوزه هنری، این پروژه احیا شود که خوشبختانه مورد استقبال واقع و شرایط آن نیز فراهم شد. او با اشاره به فراخوان منتشر شده این پروژه گفت: در دور جدید برگزاری این پروژه تمام تجربه‌های پیشین را به کار می‌گیرم تا هم مطالبات هنرمندان خارج از پایتخت تامین شود و هم رسالت معلمی خود را تا جایی که در توان دارم به انجام برسانم. بر همین اساس به‌صورت آزمایشی هم که شده فراخوان را با عنوان «ایران در بستر تاریخ» پی‌گرفتم که در فاصله ۶ سال از توقف این پروژه با استقبال مواجه شدیم و حدود ۱۷۰ ایده اولیه به دفتر مطالعات و پژوهش‌های مرکز هنرهای نمایشی حوزه هنری از استان‌های مختلف رسید. آقاخانی گفت: در حال حاضر ایده‌های اولیه رسیده و مستعدترین آن‌ها انتخاب می‌شوند تا بتوانیم از حداقل پنج و حداکثر ۱۵ اثر میزبانی کنیم و از مرحله‌ای ایده‌تارسیدن به نسخه نمایشنامه در کنارشان باشیم تا بتوانند نمایشنامه‌های باکیفیت‌مقبول‌تر ارائه کنند. بدیهی است نمایشنامه‌های مقبول در جشنواره‌های مختلف و فرصت‌های تولیدی متنوع قابل استفاده خواهند بود.

■ ■ ■

این بار: بهروز غریب‌پور پانزدهمین شماره مجله پاراگراف منتشر شد



«پاراگراف» که می‌کوشد هر شماره خود را به شکل پرونده، به یک چهره ماندگار در عرصه‌های هنرهای نمایشی (سینما، تئاتر و تلویزیون) اختصاص دهد، در پانزدهمین شماره خود به سراغ بهروز غریب‌پور رفته است. در این شماره از «پاراگراف»، گفت‌وگوی فصلی با بهروز غریب‌پور درباره زندگی و آثار او صورت گرفته است. علاوه بر آن یادداشت‌ها و دلیوشته‌هایی از: رضا آشفته، احمدرضا احمدی، غلامحسین امیرخانی، علی پاکدست، رویاتی‌موریان، طاهره جذبی، مهدی حجوانی، محسن حسینی، محمدحسن خوشنویس، ایرج راد، غلامرضا رضانی، محمد سریر، خسرو سینیایی، یونس شکرخواه، فریدون صدیقی، سیف‌الله صمدیان، اکبر عالمی، ناصر فکوهی، هنگامه قاضیانی، ایرج کلانتری، علی میرزایی، غلامحسین نامی، محمدعلی نجفی و علی نصیریان درباره ابعاد شخصیتی و آثار سینمایی و نمایشی بهروز غریب‌پور منتشر شده است.

در بخش دیگری از این شماره، گفت‌وگویی با کیانوش غریب‌پور، گرافیست و برادر بهروز غریب‌پور، صورت گرفته که در آن به ابعاد خانوادگی و شخصی این چهره ماندگار پرداخته شده است.

علاوه بر این، عکس‌های کمتر دیده شده و یا دیده‌نشده‌ای از زندگی شخصی و حرفه‌ای وی در بخش پایانی و آلبوم خاطرات این شماره از پاراگراف به چاپ رسیده است.

«حریق»: جرقه‌هایی که جمع می‌شوند و گر می‌گیرند:

آتش بگیر تا که بدانی که سو ختم

نمایش در بستر زمانی تب‌دلار و فوتبال می‌گذرد. دو تبی که هر دوه نوعی باامیدهاودل‌نگرانی‌های آدم‌های جامعه‌ماارتباط مستقیم دارند. اما آدم‌های این طبقات، چه ساکنان، و چه آن‌هایی که به‌مهمانی آمده‌اند تافوتبال را دسته جمعی ببینند، هم از فوتبال جامی‌مانندوهم از زندگی‌شان. آن‌هاوقتی از واحدخودبیرون می‌آیند تامشکلی‌راکه برای‌شان پیش آمده حل کنند، یادشان می‌رود کلیدبردارندووقتی در بسته می‌شود، مشکل اصلی از یاد می‌رود.



در برای این کار، همه به دنبال یک پیچ‌گوشتی‌دوسومی‌گردند! همه درها بسته شده‌اند، همه ساکنان دنبال پیچ‌گوشتی‌دو سو می‌گردند، در این مجتمع آپارتمانی گوش‌های موبایل به کاری نمی‌آیند چون آنتن نمی‌دهند. در این مجتمع، همه با هم حرف می‌زنند اما هیچ دیالوگی اتفاق نمی‌افتد.

مالک ساختمان، با دخترش در طبقه چهارم ساکن است وحالا در راهرو نرسشته و بر اسباب‌کشی یک خانواده ورشکسته، نظارت می‌کند. خانواده‌ای که به دلیل بحران اقتصادی از طبقه خود نزول کرده و حالا می‌خواهد به زور خود را در میان طبقه متوسط جا کند. اما دالان‌هایی-راه‌پله‌ها- که به‌این طبقه می‌رسند برای عبور دادن یخچال سایدبای‌سایدی که از زندگی تجملی فروپاشیده، به جا مانده، تنگ و باریک است و یخچال در راه‌پله گیر می‌کند و هنگام قطع شدن برق که مدام اتفاق می‌افتد، راه‌را بر سایر ساکنان ساختمان می‌بندد. هر کسی که در این طبقه مانده و یا گیر کرده، هیچ راه بیرون رفتی ندارد!

داستان طبقه سوم، داستان زن‌وشوهری است که زندگی خانوادگی را به یک بنگاه تجاری تبدیل کرده‌اند و هم‌زستی‌شان حول همین محور می‌چرخد: زن طلاهایش را فروخته تا مرد به کاری برزد و حالا مرد ورشکسته شده وزن سرمایه‌ای را که به کار وارد کرده‌می‌خواهد. در همین طبقه‌امارزنی ساده‌هم ساکن است، که از شهرستان و در پی شوهر زندانی‌اش آمده و حالا از او باردار است، زنی که می‌خواهد به درد همه برسد و آبی باشد بر آتشی که

یادداشت

باانتشار یادداشتی از سوی سید مجتبی حسینی عنوان شد:

تکلیف و راهکارهای این روزها برای رونق هنر

سید مجتبی حسینی معاون امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یادداشتی را درباره تکلیف و راهکارهای این روزها برای رونق هنر منتشر کرده است.

سید مجتبی حسینی در این یادداشت آورده است: هنر، فارغ از مرزها و محدودیت‌های سرزمینی، مخاطب خود را دارد و همین مخاطب، با توجه بخشی و استقبال از آثار و پدیده‌های هنری که بالذات، متضمن فرهنگ و تمدن خاستگاه خویش هستند،

زمینه تعامل و تبادل فرهنگ‌های ملل دور و نزدیک راممكن می‌سازد، امکانی که گاه با پیشی گرفتن از دیگر روابط بین‌الملل، زمینه هم‌رسانی مردمان جهان را رقم می‌زند. درواقع همین فلسفه جهان‌شمولی هنر است که کیفیتی بین‌المللی به پدیده‌های هنری می‌بخشد و فارغ از مباحث زیبایی‌شناختی هنر می‌تواند حتی، تلبور «تئوری اقتصاد هنر» تلقی شود.

معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با تجميع توان و تجربه خود

کلید همه‌مان در خانه‌جا مانده. این عبارت راهمه شنیده‌ایم؛ چند سالی است داریم باواژه «کلید» بازی می‌کنیم چرا که درهای بسیاری به روی مان بسته شده است. اما از قضا، شاه کلید دست همان صاحب‌خانه‌ای است که فقط در بند نقش ایوان است

صاحب‌خانه در بند نقش ایوان است؛ مبادا در دیوار مجتمع آپارتمانی‌اش، در اثر این تغییر طبقه‌واسباب‌کشی، آسیب و صدمه‌ای ببیند

من قبل این لحظه را جایی دیده‌ام!

این جمله را مدام در طول نمایش می‌شنویم: «من قبل این لحظه را در جایی دیده‌ام» و حقیقت نیز همین است؛ تمام ما افراد جامعه، که تا پیش از این فکری کردیم، مشکلات مال دیگران است و برای همسایه‌اتفاق می‌افتد، حالا که خودمان در گیر شده‌ایم؛ برای حل مشکلی از خانه بیرون آمده‌ایم، در بسته شده، کلید نداریم و بیرون مانده‌ایم و مشکل هم چنان در جای خود باقی است و مدام بزرگ و بزرگ‌تر داغ و داغ‌تر می‌شود، سر در گم مانده‌ایم و نمی‌دانیم چه کنیم؛ برای حل مشکل را به‌وجود آورده‌اند و در حالی‌که همه ساکنان و حتی دختر صاحب بیرون مانده‌اند، انگار فقط دو راه وجود دارد: یا کلید یا پیچ‌گوشتی‌دوسو!

کلید همه‌مان در خانه جا مانده. این

عبارت راهمه شنیده‌ایم؛ چند سالی است داریم باواژه «کلید» بازی می‌کنیم چرا که درهای بسیاری به روی مان بسته شده است. اما از قضا، شاه کلید دست همان صاحب‌خانه‌ای است که فقط در بند نقش ایوان است. و قرار هم نیست برای مان کاری‌بکند چون جنس نگرانی‌های او با جنس نگرانی‌های ما ساکنان این مجتمع، فرق می‌کند. اما اگر ما ساکنان این مجتمع، باتمام درهای بسته‌اش، نمی‌توانیم باهم حرف بزنیم، نمی‌توانیم درها و مشکلات هم را در ک کنیم، نمی‌خواهیم به هم کمک کنیم، و از هم کمک بگیریم، و تنها امید بسته‌ایم به ابزاری که یا گم‌شان کرده‌ایم، یا در جایی، جا گذاشته‌ایم یا در دست کس دیگری است، پس نباید در انتظار نجات دهنده‌ای باشیم که از جنس و شکل و فرم درد و گرفتاری ما هیچ نمی‌داند و فقط مراقب باربری‌هایی است که مدام از این راه‌پله‌ها بالا و پایین می‌روند و طبقات را جابه‌جا می‌کنند.

باربر یا مسئول حمل‌ونقل؟

باربرها فارغ از تمام مشکلات بیرون و درون، با جدیت اسما در عین حال با بی‌مسئولی‌تی تمام، در حال جابه‌جا کردن هستند؛ جابه‌جا کردن لوازم خانه‌ای که از اوج خود سقوط کرده و بر این ساختمان مملو از افراد طبقه متوسط آوار شده و بر مشکلاتش افزوده است؛ راه آن‌ها را بسته است. راهی که در این قطعی برق و از کار افتادن آسانسور، می‌شد برای بیرون رفتن و پیدا کردن راه چاره بهتر، از آن استفاده کرد. نکته جالب ماجرا بچه‌هایی‌اند که برای تماشای فوتبال به خانه دوست افسرده خود آمده‌اند تا در کنار او که روز تولدش هم هست، لحظات خوشی بگذرانند. اما دوست افسرده در راه به صورت آن‌ها می‌کوبد و آن‌ها هم مثل ساکنان آپارتمان در بیرون می‌مانند.

همین بچه‌ها هستند که از باربرها، با استفاده از لفظ «باربر» می‌خواهند پیچ‌گوشتی‌بیآورند؛ اما باربر پس از مکثی می‌گوید او باربر نیست. «مسئول» حمل‌ونقل است و نکته همین جاست: آن‌چه ما با خود حمل می‌کنیم گاهی مال ما نیست، باری از جنس و سنخ خودمان نیست که بر دوش مان باشد، اما در قبال آن تعهد و مسئولیت داریم؛ مسئول سالم‌ر ساندن این بار به مقصد هستیم. مسئول سالم نگه داشتن مسیری هستیم که برای رسیدن به مقصد از آن عبور می‌کنیم، چرا که کسانی از پی ما می‌آیند و ما همه فقط رهگذریم تا جایی که محموله را هر چه هست، سالم بر زمین بگذاریم. اما آیا واقعاً این باربری که ادعا می‌کند مسئول حمل‌ونقل است، چیزی از این مسئولیت می‌فهمد؟ در طول نمایش، در مناقشه میان آدم‌ها، کلیدها و پیچ‌گوشتی‌ها، راه‌پله مسدود، پلیسی که به کمک نمی‌آید، دعوای زن و شوهری که تمام نمی‌شود، دختری که دیگر به خانه بر نمی‌گردد... در طول تمام

باربر پس از مکثی می‌گوید او باربر نیست؛ «مسئول» حمل‌ونقل است؛ آن‌چه ما با خود حمل می‌کنیم گاهی مال ما نیست، باری از جنس و سنخ خودمان نیست که بر دوش مان باشد، اما در قبال آن تعهد و مسئولیت داریم؛ مسئول سالم‌ر ساندن این بار به مقصد هستیم

این اتفاقات است که می‌فهمیم نه! این باربرها، در واقع فقط باربرند و نه «مسئول» حمل‌ونقل!

هنر ما را از تقدیر نجات می‌دهد!

صحنه پر تلاطم و آشفته این نمایش، جامعه‌ای است که هر کدام از مادر حال زندگی کردن در آنیم، از کنار هم رد می‌شویم، به هم تنه می‌زنیم. و گاه از روی هم عبور می‌کنیم یا بالا می‌رویم. این جامعه، بزنگاه تعاملات و تاثیر و تاثرات ماست و اگر ما بخواهیم فقط خودمان و فقط خودمان را در آن ببینیم، نتیجه همین می‌شود: ادعاهای بسیار، عناوین دهان پر کنی مثل «مسئول»، اما کارهای بر زمین مانده و راه‌های مسدود در حالی که هیچ نور و روشنایی هم بر این زمینه نمی‌تابد-برق قطع شده است-و طبیعی است که در خانه‌های امن مان هم به روی مان بسته می‌شوند. این تقدیر نیست. چرا که هنر، در این صحنه، باز یگری ما را به رخ‌مان می‌کشد و می‌خواهد به ما بفهماند که آرامش و امنیت وقتی از سطح عمومی جامعه گم می‌شود، در خانه ما هم گم می‌شود و درها بسته می‌مانند؛ ما چه در خانه باشیم، چه در بیرون از آن، چه کلید داشته باشیم، چه نداشته باشیم، مانند آن مردی هستیم که سوزن را در خانه تاریکش گم کرده بود، اما در روشنایی چراغ خیابان آن را جست‌وجو می‌کردا اما «هنر» مثل همیشه، یک تلنگر بزرگ و گاه دردناک به ماس می‌زند: زن باردار را فراموش نکنیم؛ چیزی در حال به دنیا آمدن است. چیزی در شرف وقوع است. به تمام این تلاطم‌ها و آشفتگی‌ها: زندگی به راه‌خود می‌رود، صحنه به صحنه می‌شود، باز یگرها عوض می‌شوند، اما زندگی حقیقت و ماهیت خالص خود را حفظ می‌کند. خود زندگی، هنر بزرگی است که مادر زمینه‌ان، بد یا خوب مسئول یا غیر مسئول، آینده‌گان و روندگانی هستیم که بالاخره این صحنه را ترک می‌کنیم؛ اما رد پاهای می‌مانند، ردپاهایی گاه گمراه‌کننده... این دیگر با آینده‌گان بعدی است که بدانند راه کدام است و بی‌راه کدام. و این که چگونه می‌توان بدون امید به ابزاری بیرونی، از مسدودیت‌ها و محدودیت‌ها راهی به بیرون، به نجات پیدا کرد.



فعالیت هنری و ارتزاق هنرمندان به خطر نیفتد و هم به مرهم هنر، اندکی این روزگار آرام گیرد.

هنری که مقصد غایی مشترکی دارند به نتیجه‌ای بنشینند.

دور نیست که بدین روش هم چرخه